

## اخلاق در ترجمه

### دکتر مهدی افشار

(مترجم و استاد دانشگاه علامه طباطبایی)

زمان:

15 آذرماه 1395



بحث اخلاق در ترجمه یکی از مباحث مهم و شاخص در جمع دست‌اندرکاران این فن و زبان‌شناسان است. در این گفتار با نظر داشت به دیدگاه‌های گذشتگان در مورد ترجمه، و رویکردهایی که در طول تاریخ ترجمه مطرح شده، می‌کوشم دیدگاه امروزین را، که عمدتاً تجربیات شخصی مترجم است، به توصیف بنشینم. می‌دانیم که در مواردی مترجم می‌تواند و محق است که از وفاداری در برگرداندن یک متن زاویه پیدا کند و فاصله بگیرد. آن‌گاه است که این پرسش مطرح می‌شود که اگر مترجم اجازه فاصله گرفتن از متن اصلی را داشته باشد و بتواند تغییری در متن مبدأ ایجاد کند، تا چه زاویه انحرافی ناقض اخلاق حرفه‌ای نیست. به عبارت دیگر، انطباق در ترجمه یا تغییر در متن اصلی، کدام یک اخلاقی و متضمن اتیکتس است و کدام یک دور از اتیکس است.

تقریباً همه مترجمان امروز بر این باورند که ترجمه واژه به واژه یا به اصطلاح **word by word** با توجه به هدف ترجمه و بالاخص با توجه به ضرورت برقراری ارتباط با مخاطب، ترجمه‌بی‌نادرست و بی‌ارزش است و مترجم به ناگزیر، باید تفاوت‌های فرهنگی بین متن مبدأ و ذهن دریافت‌کننده در زبان مقصد را به عنوان یک عامل صاحب فرهنگ در نظر بگیرد تا آن‌چه را نویسنده در زبان مبدأ ارایه کرده، به روشنی و به گونه‌ی قابل فهم به خواننده زبان مقصد، منتقل کند. از این منظر است که مترجم ضرورتی نمی‌بیند صددرصد وفادار به متن اصلی یا متن مبدأ باشد و آن‌گاه، این دل‌نگرانی مرتفع می‌شود که مترجم احساس نکند در این تبادل و نقل و انتقال فرهنگی نقش ثانویه را دارد. به سخن دیگر، مترجم به جهت ایجاد تغییرات ضروری، به منظور انطباق دو فرهنگ با یکدیگر، در مقامی فرودست‌تر از نویسنده نمی‌نشیند، بلکه جایگاهی تقریباً برابر با نویسنده پیدا می‌کند. از این منظر است که مترجم می‌گوید حق دارد دیده شود، به جای آن‌که در پس و پشت متن مولف نادیده گرفته شود و پنهان بماند و زمانی این حضور محسوس‌تر و ضروری‌تر می‌شود که مترجم در نظامی اقتدارگرا و تمامیت‌جو است و خود را ناگزیر می‌بیند - به قول سعدی - طوعاً و کرهاً باب دل حاکمیت رفتار کند و این ضرورت ایجاد تغییر در متن مبدأ زمانی تقویت می‌شود که حاکمیت، گویندگان و متکلمان به زبان مبدأ را به نوعی دشمن می‌انگارد و آن‌گاه است که باب خودسانسوری با شدتی بیشتر گشوده می‌شود و مترجم ناگزیر است برای آن‌که پیام نویسنده را به هر طریقی - حتی به طور جزئی - برساند، دیدگاه‌های ایدئولوژیک حاکمیت را لحاظ کند و ناخواسته، دیدگاه‌های خود را هم سو با دیدگاه‌های حاکمیت کند تا اثر وی امکان انتشار یابد.

اگرچه این دیدگاه منطقی می‌نماید، نمی‌توان پرسش‌هایی از این دست را مطرح نکرد که مترجم تا کجا می‌تواند تغییراتی در متن مبدأ پدید آورد؟ حدود اختیارات اعمال نظر و تغییراتی که مترجم در متن و زبان مبدأ می‌تواند بدهد، اعمال کند تا کجاست؟ دیده شدن مترجم تا کجاست؟ حدود افزوده‌ها یا حذف‌های مترجم بر متن یا از متن اصلی تا کجاست؟ آیا مترجم می‌تواند دیدگاه‌های خود را در متن اصلی بازتاب دهد؟ آیا مترجم حق دارد که به متن اصلی جهت و شکل و شمایل تازه‌ای بخشد، هرچند که این دیدگاه‌ها در متن مبدأ وجود نداشته باشد؟ می‌پندارم پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها ارتباط مستقیم به «اخلاقیات» حرفه‌ای در ترجمه دارد.

وعده دادم که قبل از پرداختن به تجربیات فردی و رویکردهای خویش، نظری به گذشته داشته باشم. بی‌گمان در تاریخ ترجمه در جهان اسلام، که عمدتاً نظر به بیت‌الحکمه دوران مامون عباسی دارد و در این دوران بسیاری از آثار پهلوی و سریانی به همت بزرگ مردانی چون روزه، معروف به ابن‌مقفع (مقتول در سال 142 یا 143 یا 145 هجری قمری) به عربی ترجمه شد تا از گزند نابودی در امان بماند، اخلاق (آنچه که «ethics» خوانده می‌شود) به ضرورت انطباق با عرف، که در جامعه مبتنی بر نگرش‌های اسلامی است، قویاً رعایت می‌شده و به جهت رعایت اخلاقیات است که پاره‌ای آثار ترجمه شده که در حوزه باورها و اعتقادات و حتی فلسفه است، رنگ و بوی اسلامی به خود گرفته است. یک نمونه بارز آن، کلیله و دمنه است، کتابی که به گفته حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگمهر حکیم از هند با خود آورد؛ از زبان سنسکریت به پهلوی ترجمه شد و بعدها، ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید، معروف به منشی، در نیمه قرن ششم هجری در دوره بهرام‌شاه غزنوی (547 - 512) از زبان سنسکریت ترجمه کرد و دو تا سه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزود. ابوالمعالی نصرالله بن منشی این کتاب را به نام بهرام‌شاه اتحاف کرد و امثال و اشعاری به فارسی و عربی بر آن اضافه کرد و در آن نثر زیبایی به کار برد که امروزه یکی از آثار برجسته ادب فارسی به شمار می‌آید. نمی‌دانیم کلیله و دمنه‌ای که از سنسکریت به پهلوی سانساری ترجمه شد، چه افزوده‌هایی داشته، اما مسلم است نصرالله منشی بر کتابی که در زبان سنسکریت پنچانتترا یعنی پنج باب عنوان داشته، آن قدر افزوده که اکنون دارای دوازده باب است؛ یعنی جناب نصرالله خان منشی چندین باب بر آن افزوده و چه بسا ابن مقفع و یا قبل از او بزرگمهر حکیم به هنگام ترجمه به پهلوی نیز بر آن افزوده باشند. در هر حال، حاصل کار، آن چه ما از کلیله و دمنه داریم، کتابی در دوازده باب است و جالب‌تر این که وقتی حسین واعظ کاشفی همین کلیله و دمنه را به سفارش امیر نظام‌الدین شیخ احمد سهیلی بازنویسی کرد، آن را در پانزده باب تحت عنوان انوار سهیلی تقدیم حامی خود کرده است. در اواخر قرن بیستم نیز وقتی مرحوم مجتبی‌مینوی در موزه توپکاپی سرگرم تحقیق و مطالعه بود، ویرایش دیگری از کلیله و دمنه یافت که داستان‌های بیدپای نام داشت و محمدبن عبدالله بخاری آن را به دستور اتابک سیف‌الدین غازی اول از اتابکان ترجمه کرده که ترجمه‌ای بسیار لطیف و خواندنی است. که همان پنج باب را در پانزده باب تدوین کرده و امروزه یکی از آثار گران قدر فارسی روان و نسبتاً سره به شمار می‌آید و هنوز هم به عنوان آثار ماندگار در ادب فارسی مورد احترام ادیبان فارسی زبان است.

نمونه دیگری از ترجمه تحریف شده و در عین حال ستوده شده، کتاب حاجی بابای اصفهانی، اثر جیمز موریه، کاردار سفارت انگلیس در روزگار فتحعلی‌شاه است؛ کتابی خواندنی، که بنده، خود، آن را ترجمه کرده و نمونه آن را با خود آورده‌ام. این کتاب پیش از من توسط میرزا حبیب اصفهانی ترجمه شد. بی‌گمان میرزا حبیب اثری ادبی و زیبا و خواندنی خلق کرده که ارتباط اندکی با اصل کتاب حاجی بابای اصفهانی دارد. با این حال ترجمه میرزا حبیب با همه افزوده‌ها و اشعار فارسی و عربی که در متن کتاب آمده، به عنوان شاه‌کار ترجمه در روزگار خویش شناخته شده؛ اگرچه ترجمه این جانب، برگردانی راستین از اثر موریه است که با اقبال مواجه شد، ولی بی‌گمان به جهت آن که چاشنی فارسی آن به اندازه چاشنی میرزا حبیب نیست، تنها توانست جای خالی یک اثر ترجمه شده را پر کند، نه خلق یک اثر ادبی نفیس را. البته از این باب خود را سرزنش نمی‌کنم، چرا که به راستی ترجمه کرده‌ام، نه بازآفرینی یک اثر خارجی به شیوه یک اثر ادبی ایرانی.

احتمالاً آخرین حلقه از زنجیره مترجمانی چون نصرالله منشی، محمدبن عبدالله بخاری و ملا فیض کاشفی، شادروان ذبیح‌الله منصوری است، مترجمی که - درود بر او باد - از یک جزوهٔ چهارصد صفحه‌ای کتابی چهارصد صفحه‌ای آفرید و داستان کتاب امام جعفر صادق، مغز متفکر جهان تشیع او و جزوهٔ چهل صفحه‌ای هانری کوربن با همین عنوان، قصه‌ای است که بر سر هر بازاری هست.

با این حال، این نوع ترجمه‌ها جای‌گاه رفیع خود را داشته‌اند و تاکنون هیچ منتقدی یافت نشده که بیاید و انگشت بگذارد بر روی کلیله و دمنه نصرالله منشی و بگوید این اثر را به پنچانتترا چه کار.

بدیهی است اگر اخلاق در ترجمه را به وفاداری به متن مبدأ تعبیر و تفسیر کنیم، یا باید باز تعریفی از اخلاق داشته باشیم و یا باز تعریفی از وفاداری!

اما بارزترین تحریف در ترجمه را که نه رفتاری نکوهیده به جهت انکار حقیقت، که رفتاری ستوده شده، خواننده شده در گلستان سعدی می‌خوانیم. سعدی در باب اول گلستان، با عنوان سیرت پادشاهان، حکایتی شیرین دارد که مصداق روشن تحریف در ترجمه است. سعدی می‌گوید:

پادشاهی را شنیدم که به کشتن بی‌گناهی اشارت فرمود. بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت، ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن آغاز کرد، که حکما گفته‌اند هر که دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد، بگوید.

دست بگیرد لب شمشیر تیز

وقت ضرورت چو نباشد گریز

اذا یئس الانسان طال لسانه: کسنور مغلوب یصول علی الکلب. ملک پرسید چه می‌گوید. یکی از وزرای نیک‌محضر گفت: «می‌گوید الکاضمین الغیظ و العافین علی الناس.» ملک را رحمت آمد و از سر خون او گذشت. وزیر دیگر که ضد او بود، گفت: «ابناء جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. این بی‌ادب ملک را دشنام داد و ناسزا گفت.»

ملک از این سخن روی در هم کشیده گفت: «مرا دروغ او پسندیده‌تر از این راست که تو گفتی که آن را روی در مصلحتی بود و این بنا بر خبثتی و خردمندان گفته‌اند دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز.»

وقتی در این‌جا پای واژه اخلاق به میان می‌آید که پشتوانه آن عرف اجتماعی است و در عرف پیوسته گفته‌اند، دروغ گفتن گناه است، این قلم می‌ماند با دروغ‌گویی آن وزیر پاکدل که در دل او را می‌ستایم به جهت نقض اخلاقیات متعارف و سعدی را بیش‌تر می‌ستایم که بهانه‌ای به دست این قلم داد تا بگوید گاه دروغ گفتن و اخلاقیات را زیر پا گذاردن، مباح که هیچ مستحب، که هیچ؛ عین واجب است.

تحریف در ترجمه در قلمرو ادب فارسی، محدود به ترجمه از زبان مبدأ به مقصد نیست؛ در جهت معکوس آن نیز واقع می‌شود. وقتی ادوارد فیتز جرال در رباعیات خیام را ترجمه کرد که آن ترجمه، خود شهرت جهانی یافت و موجب شد جهان با حرمت و شگفتی به عظمت خیام، این شاعر بزرگ قرن پنجم ایران پی ببرد، ترجمه‌ای از رباعیات عرضه کرد که از نظر صورت - تأکید می‌کنم از نظر صورت - ارتباط چندانی با شعر خیام ندارد و گاه نگارنده در انطباق رباعی با ترجمه آن درمی‌ماند و اگر تطبیقی نیز صورت دهد، با تردید و تشکیک همراه است. اینک دو رباعی و ترجمه آن‌ها:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن	فردا که نیامدست فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن	حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

Ah, fill the cup: what boots it repeat

How time is slipping underneath our feet

Unborn tomorrow and dead yesterday

Why fret about them if today be sweet!

سال تاسیس  
۱۳۸۳

اکنون اجازه دهید ترجمه به فارسی این رباعی را با واژه‌های فیتز جرال بازخوانی کنیم.

آه، پر کن پیاله را، که شوری دیگر باره به دل می‌نشانند  
بین چه‌گونه زمان در زیر پاهای مان می‌لغزد و می‌گذرد

فردا نیامده، دیروز مرده است  
اگر امروز شیرین و دلنشین است، بی‌قراری چرا!

## و اکنون رباعی دیگر:

نادر تن توست استخوان و رگ و پی      از خانه تقدیر منه بیرون پی  
گردن منه ار خصم بود رستم زال      منت مکش ار دوست بود حاتم طی

But come with old Khayyam and leave the lot

Of Kaikobad and Kaikhosru forgot

Let Rustam lay about him as he will

Or Hatim Tai cry supper- heeds them not

اکنون ترجمه فارسی رباعی ترجمه شده به انگلیسی:

بیا با خیام پیر همراه شو و تقدیر را به خود وا بنه      رها کن کی قباد و کی خسرو فراموش شده را  
رستم را به خود واگذار تا هرچه خواهد بکند      یا حاتم طایی را فریاد کن شامت برای خودت  
گرامی باد

می‌بندارم همین دو رباعی برای نمونه کفایت کند تا دریابیم آن سرباز انگلیسی  
- فیتزجرالد را می‌گویم - وقتی در ایران بود و شیفته خیام شد، چه‌گونه با تغییر صورت واژگان رباعیات و کوشش در بیان گوهر کلام خیام، آن ریاضیدان و شاعر  
بزرگ ایرانی پارسی‌گوی را شهرت جهانی بخشید، تا آن‌جا که در زبان انگلیسی، بسیاری از عبارات ترجمه شعر خیام بعد از والتر ویتمن بیش‌ترین ضرب‌المثل‌ها  
شده است. با نظرداشت به این نکته که یکی از وجوه شاخص اخلاقیات و آن چه ethics خوانده می‌شود، صداقت است، در ترجمه - حداقل در قرون ماضی -  
صداقت پایگاه و جایگاهی ندارد و شاید این سخن در ترجمه شعر هم صدق کند که گفته‌اند:

در شعر مپیچ و در فن او که اکذب اوست، احسن او

سال تاسیس

۱۳۸۳

اما ترجمه در روزگار ما سامانی دیگر گرفته است، مسأله loyalty یا faithfulness یکی از وجوه شاخص ارزش‌گذاری در ترجمه به شمار می‌رود. وفادار  
ماندن به متن مبدأ، نکته‌ای است که هیچ منتقدی در ارزیابی‌هایش از مترجم نادیده نمی‌گیرد. مترجمان بزرگ امروزه‌مان چون زنده‌یادان: ابوالحسن نجفی، رضا  
سید حسینی، عبدالله توکل، محمد قاضی و - زنده بماناد - نجف دریابندری، منوچهر بدیعی، بهروز عزبدفتری و ده‌ها مترجم دیگر با آن‌چنان دقت و با آن‌چنان  
صداقتی پیام متن زبان مبدأ را به زبان مقصد منتقل می‌کنند که ستودنی است. برای نمونه، بندی از کتاب عرفان و منطق فیلسوف، برتراند راسل را با ترجمه  
نجف دریابندری می‌آورم و به اشارتی در پیرامون آن می‌گذرم.

METAPHYSICS, or the attempt to conceive the world as a whole by means of thought, has been developed, from the first, by the union and conflict of two very different human impulses, the one urging men towards mysticism, the other urging them towards science. Some men have achieved greatness through one of these impulses alone, others through the other alone: in Hume, for example, the scientific impulse reigns quite unchecked, while in Blake a strong hostility to science coexists with profound mystic insight. But the



greatest men who have been philosophers have felt the need both of science and of mysticism: the attempt to harmonize the two was what made their life, and what always must, for greater thing than either science or religion.

مابعدالطبیعه، یا کوشش برای شناختن کل عالم از راه تفکر، از آغاز کار به واسطه اتحاد و تعارض دو تمایل متفاوت انسان پرورش یافته است: یکی انسان را به سوی عرفان رانده است، دیگری به سوی علم. بعضی از مردم به واسطه یکی از این دو تمایل به مقام بلند رسیده‌اند: مثلاً نزد هیوم تمایل علمی غالب است، حال آن که نزد ویلیام بلیک دشمنی شدیدی با علم همراه با یک بینش عرفانی ژرف وجود دارد. اما بزرگ‌ترین مردانی که به فلسفه پرداخته‌اند هم نیاز به علم را احساس کرده‌اند و هم نیاز به عرفان را؛ و بزرگی زندگی آن‌ها حاصل کوشش در راه هماهنگ ساختن این دو نیاز بوده است؛ و نیز همین کوشش است که فلسفه را به رغم تردیدهای دشوارش، در نظر بعضی هم از علم و هم از دین بزرگ‌تر می‌سازد.

استاد نجف دریابندری در رعایت نشانه‌گذاری‌ها نیز بسیار دقیق و منطبق با متن زبان مبدأ عمل کرده و حتی در واژه‌شماری نیز تقریباً واژگان در دو زبان برابری می‌کنند.

اما در قلمرو ادبیات و تفکر همیشه آن‌گونه نیست که مترجم بتواند اسب فصاحت را در فسحت میدان ارادت و صداقت - در مفهوم امروزی آن بتازاند - و اگر در نظامات غربی نوعی آزادی وجود دارد که نویسنده و مترجم دیدگاه‌های خویش را بی‌هیچ - تقریباً - مانعی بیان کنند، در ایران، چه در روزگار قبل از پیروزی انقلاب و چه در روزگار بعد از انقلاب محدودیت‌های بسیاری وجود داشته و دارد، که مانع از انتقال مستقیم اندیشه بر روی کاغذ شده است و از روزگار ناصرالدین شاه قاجار که قرار شد روزنامه، یعنی کاغذ اخبار انتشار یابد، که این نام گزیده‌برداری از news paper است، شاهی که هنوز شهید نشده بود تا در میان توده مردم به این نام مشهور شود، فرمان داد تا میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه قبل از چاپ روزنامه، سطر به سطر آن را بخواند و بعد اجازه چاپ دهد. در روزگار محمدرضا شاه پهلوی نیز محرم‌علی‌خان پرچمدار سانسور بود، به نوعی که امروزه محرم‌علی‌خان دیگر یک نام نیست که یک صفت است برای همکاران امروزی‌شان. اما واقع امر این است که بخشی از این بازدارندگی‌ها، ربطی به حاکمیت ندارد و این قلم گاه شرم دارد که پاره‌ای مطالب را بر روی کاغذ آورد یا بازخوانی کند. اجازه دهید به شهادت همکارم که همین مطالب را تایپ می‌کند و در همین جلسه نیز حضور دارد، نمونه‌ای بیاورم.

دیرینه سالی است به سائقه و سابقه فعالیت پدرم که چاپخانه‌ای داشت و پس از در گذشتنش چراغ‌های آن چاپخانه خاموش شد، بنده نیز دفتر نشری تأسیس کرده‌ام و از میان بهترین دانشجویانی که در رشته مترجمی دانشگاه علامه و آزاد داشته‌ام، گروهی را برگزیده‌ام و کتاب‌هایی را که قرار است ترجمه شود به آنان می‌سپارم، تا پس از ترجمه و ویرایش و انطباق آن با متن، به نام خودشان به دست نشر سپرده شود. به تدریج به سبب پاره‌ای عوامل، این دفتر انتشاراتی کم‌تر به کار نشر، که بیش‌تر به کار ترجمه برای دیگر ناشران پرداخته است و از جمله آثاری که برای ترجمه پیشنهاد شده بود، کتابی با عنوان *مریخ و ونوس در اتاق خواب* بود. کتاب را بی‌آن که بخوانم، به یکی از دانشجویان خوبم دادم. ایشان پس از - ده دوازده روز کتاب را برگرداند، با این توضیح که استاد شرم دارم چنین کتابی را ترجمه کنم. این توضیح مرا کنج‌کاو کرد که مگر این چه کتابی است که دانشجوی سابق و مترجم لاحق چنین رویکردی نسبت به آن دارد.

به خواندن آن پرداختم و حق را به ایشان دادم. فوراً با ناشر تماس گرفتم و گفتم: آیا درباره محتوای کتاب چیزی می‌دانند؛ داستان، داستان تخت‌خواب است و همه مطالب آن آموزش‌های جنسی است. ایشان گفتند، می‌دانند و باز به تأکید گفتم، محال است وزارت علیه ارشاد مجوزی برای چنین کتابی صادر کند. ناشر با قاطعیت گفت، اطمینان داشته باشید وزارتخانه شما مخالفتی نخواهد کرد - نیشی در این «شما» وجود داشت، چون بنده خود بازنشسته آن وزارتخانه علیه هستم - به ناگزیر کتاب را به مترجمی دیگر سپردم؛ بهانه آورد و ترجمه نکرد و مترجم سوم نیز عذر خواست و از آن‌جا که در قبال ناشر متعهد بودم، به ناگزیر به شرط حذف نام مترجم از روی جلد و صفحه عنوان، کتاب را شروع به ترجمه کردم. روش بنده در ترجمه متون ساده از این دست، آن است که متن اصلی را به دست می‌گیرم و همزمان، متن را ترجمه و برای تایپ‌بست قرائت می‌کنم. ولی هرچه‌اندیشیدم، دیدم جسارت خواندن متن فارسی را برای تایپ‌بست ندارم، به خصوص وقتی تایپ‌بست یک بانوی محترم همکار باشد. به ناگزیر شروع به ترجمه متن بر روی کاغذ کردم و چون کتاب ترجمه و تایپ شد، نخست کاری که کردم، حذف نام مترجم از روی کتاب بود و شگفتا وقتی کتاب برای صدور مجوز به ارشاد ارسال شد، بی‌هیچ کم و کاست و هیچ قیچی و ریشی اجازه انتشار گرفت و برای نخستین بار دریافتم که در آن نهاد، کسانی هستند که ضرورت‌های اجتماعی و خانوادگی را درک کنند و در حالی که ممکن است در کتابی یک واژه بوسه، از دایره انتشار خارج شود، در کتابی این چنینی که آموزشی است برای زوج‌های جوان و حتی سالمند، با گشاده‌دستی و گشاده‌روی مجوز نشر دریافت می‌دارد.

اما وزارت ارشاد به عنوان نهاد ناظر بر امر انتشارات همیشه این قدرها هم دست و دلباز نیست. نگاهی به مجموعه موارد اصلاحی پیشنهادی آن وزارتخانه که ابدأ جنبه اختیار در قبول یا رد «پیشنهاد» در آن وجود ندارد، نشان می‌دهد که گاه اداره کل کتاب و کتابخوانی مو را از ماست کشیده است و در حوزه متون ادبی، احساسی و عشقی آن چنان سخت‌گیرانه برخورد کرده و آن چنان پیشنهادها (!) اصلاحی داده که خط و مسیر کتاب به کلی گم شده و چه بسا که مترجم لقاییش را به بقایش بخشیده و از انتشار اثر کلاً صرف‌نظر کرده باشد. از این روی است که مترجم گاه چنان تغییراتی در متن ایجاد می‌کند که از اثر اصلی تنها نامی به جای می‌ماند.

آن چه برای مترجم، کار را دشوارتر می‌کند این است که دقیقاً نمی‌داند تا کجای یک متن عاطفی یا سیاسی یا ایدئولوژیک را به تصریح بیان کند و پرتنگی یا کم‌رنگی خطوط قرمز ارشاد، قویاً به نظر و سلیقهٔ بررس بستگی دارد، نه قواعدی منجز و معین. در دولت پیشین سخت‌گیری‌ها هول‌انگیز بود و در دولت اعتدال، به واقع نوعی اعتدال را می‌توان شاهد بود. انتشار آثاری که در دولت پیشین به کلی ممنوع شده بود، خود نویدی است به خیل دست‌اندرکاران کتاب که دولت کنونی و مدیران بخش ممیزی کتاب با سعه صدر بیش‌تری به این کالای فرهنگی در حال احتضار می‌نگرند. نمونه آن انتشار کتابی با عنوان «گذر از آرمانخواهی» نوشته آقای صالحی بود که در سن 89 سالگی کتاب را برای انتشار نزد بنده آورده و من نیز به شیوه مرسوم، متن را ویرایش کرده، با مقدمه‌ای بر آن جهت دریافت مجوز به ارشاد ارسال داشتم. کتاب، خاطرات خود نویسنده بود که در جوانی به حزب توده پیوسته و بعدها مانند بسیاری از فرزنانگان که با خود و دیگران صادق هستند، مثل ریچارد رایت، اینیاتسیو سیلونه و حتی جلال، بازگشت خود از حزب توده و بی‌زاری خود را از نظام شوراهای همسایه شمالی‌مان ابراز داشته بود. پس از مدتی انتظار، سرانجام که کتاب غیر مجاز اعلام شد در شگفت بودم که آقایان چرا سنگ نظامی‌را به سینه می‌زنند که تشت رسوایی‌اش از بام افتاده است و به ناگزیر، به جناب صالحی، آن پیر دنیادیده و تجربه‌آموخته اعلام داشتم که کتاب‌شان غیر مجاز تشخیص داده شده و پیرمرد با افسوس و حسرت به سکوت تسلیم شد.

سال‌ها گذشت و می‌پنداشتم آن پیرمرد چهره در نقاب خاک کشیده، ولی پس از پنج سال در دولت یازدهم، ایشان تلفن زدند و پیشنهاد کردند کتاب مجدداً برای بررسی ارسال شود و می‌پنداشتند این دولت با عطوفت بیش‌تری با کتاب برخورد کند و بنده نیز از باب آزمون موضوع ارشاد، همان کتاب را بی‌هیچ تغییری جهت دریافت مجوز فرستادم. جالب این‌که بی‌هیچ پیشنهاد اصلاحی مجوز دریافت کرد و چاپ شد. و اکنون هم چنان درمانده‌ام که در یک نظام واحد، دیدگاه‌ها تا چه میزان می‌تواند متفاوت باشد. کتاب جناب صالحی چاپ شد؛ انتشار یافت بی‌آن‌که جامعه آسیبی ببیند و اخلاق جامعه مختل شود و جوانان به کژراهه کشانده شوند و آن‌گاه است که این قلم می‌ماند با این علامت سؤال بزرگ، که آیا اصولاً این مته به خشخاش گذاشتن‌ها ضرورتی دارد؟ و آیا چاپ کتاب قاچاق که اقدامی غیراخلاقی است ثمرهٔ بی‌تدبیری اولیای فرهنگ و نشر نیست. هرچند که عده‌ای به صرف قاچاقی بودن کتاب، شوق خواندن آن را پیدا می‌کنند:

*الانسان حریص علی مامع.*

برگردیم به مبحث ترجمه.

همان‌گونه که اشاره شد، ترجمه تعامل میان دو فرهنگ است. به سخن دیگر، تنها انتقال یک پیام از یک زبان به زبان دیگر نیست، که باید دو فرهنگ را به یک‌دیگر نزدیک کرد. هم‌تراز گرداند تا درکی دقیق از آن چه نویسنده زبان مبدأ اراده کرده، به زبان مقصد منتقل شود. بدیهی است ترجمه متون اسلامی برای ما ایرانیان مسلمان به مراتب آسان‌تر از متون بودایی است. اما برای مترجم فارسی‌زبانی که متون اسلامی‌را ترجمه می‌کند، به سبب انتقال مواضع و نگرش نویسنده مسلمان - مثلاً مصری - که دقیقاً منطبق با نگاه شیعی ما، از نوع اثنی‌عشری‌اش نیست، با مشکلات و موانع بزرگ‌تری مواجه است. چه بسا که متن بودایی به سرعت مجوز چاپ دریافت کند و یک متن اسلامی در محاق ممیزی بماند. نتیجه چه می‌شود؟ به لطف امکانات چاپی سهل‌الوصول، کتاب به طور قاچاق چاپ می‌شود و از بازارهای دستفروشی مقابل دانشگاه سر در می‌آورد. مترجم و ناشر نیز چندان از نظر وجدانی احساس نمی‌کنند که مرتکب خلاف شده‌اند، چراکه باور دارند و این باور در آنان نهادینه شده که چه بسا اگر دولت دیگری با نگاه متفاوتی بود، این کتاب اجازه چاپ می‌گرفت و ایضاً همین امر در خصوص آثار عشقی و رمانتیک نیز مصداق دارد، آن‌گاه که کتاب *مریخ و ونوس در اتاق خواب* بی‌هیچ مانعی اجازه انتشار می‌یابد، برای این قلم در قبال این همه فراز و فرود، این پرسش مطرح می‌شود که آیا اصلاً مقررات موضوعهٔ منع انتشار، همسو با اخلاقیات است، یا همسو با مصالح؟ و نتیجهٔ غایی این است که اخلاق لااقل در حوزه کتابت و نشر، جایگاهی متزلزل و لغزان دارد و فاقد اصولی منجز و یقینی است.

اکنون برگردیم به پرسش‌هایی که در آغاز این گفتار مطرح شد:

آن‌چه بازمی‌گوییم بر ابتدای تجربیات فردی و عملکرد مترجم است؛ چه بسا مترجم دیگری، شیوه‌ای دیگر برگزیند. در خصوص حدود و اختیارات مترجم در اعمال نظر در متن اثر، باید عرض کنم، اختیارات مترجم را بسیار اندک می‌دانم. مترجم می‌تواند زبان نویسنده را اندکی تلطیف کند، اما حق ندارد در شیوه بیان

و زاویه نگاه نویسنده انحرافی ایجاد کند. اگر مواعی وجود دارد، برای مثال در متن اصلی عبارت مجعول خلیج عربی به کار برده شده، مترجم اجازه ندارد خلیج فارس را جایگزین آن عبارت مجعول کند و باید خواننده دریابد که فلان نویسنده از این عبارت مجعول استفاده کرده و حداکثر تغییری که مترجم می‌تواند اعمال کند، نوشتن کلمه «فارس» در داخل کروشه در برابر واژه مجعول عربی است. چرا که بر اساس قراردادهای بین‌المللی، عبارت یا کلمه‌ای که در داخل کروشه در متن قرار گیرد، نشانه آن است که مترجم یا مصحح به متن افزوده است. و نیز چنین است در مورد اسامی و نام‌های قدیسین. برای مثال اگر نویسنده اصلی در برابر نام پیامبر اکرم حرف «ص» به نشانه اختصاری صل‌الله را نگذاشته، مترجم حق افزودن آن یک حرف را هم ندارد، تا دریافته شود نگاه مولف اصلی چه‌گونه بوده است. اما در خصوص دیده شدن مترجم، بی‌گمان مترجمانی که مقلد نثر دیگران نیستند، امضای خود را پای هر برگی که می‌گذارند، شیوه بیان، انتخاب واژگان، حتی زاویه دید مترجم نمی‌تواند در متن بروز و ظهوری نداشته باشد، اما مترجم به هیچ روی مجاز نیست که در متن زبان مبدأ تصرفی بکند. در هر حال، مترجم می‌تواند با نگارش مقدمه و یا پانویست بر هر نکته‌ای که لازم می‌داند، دیدگاه‌های خود را بیان کند. اما در متن اثر حق ورود ندارد. برای مثال، به این اعتبار که حاکمیت حیواناتی مانند خوک و سگ را بالاخص در ادبیات کودک نامطلوب می‌داند؛ مترجم حق ندارد خوک و سگ را به گربه و اردک تبدیل کند. هرچند که ایقان دارم کودکان قبل از انقلاب که قصه سه خوک کوچولو را خوانده‌اند، هرگز میلی به خوردن گوشت خوک یا پرورش آن پیدا نکرده‌اند، اگرچه به رغم همه بازدارندگی‌ها، امروزه در خانه‌های بیش‌تری نسبت به گذشته سگ نگهداری می‌شود.

درباره وهن مطالب قدسی، وقتی ضرورت ترجمه به جهت روشنگری احساس می‌شود، ترجمه دقیق و بدون هیچ تغییری باید صورت گیرد. هرچند با نگارش پانویست می‌تواند زهر آن کلام را گرفت. بدیهی است در پایان هر پانویستی در داخل پرانتز حرف (م) به نشانه مترجم ضبط می‌شود تا در خواننده این تصویر پای نگیرد که نویسنده خود به متن خویش ایراد گرفته و نقد کرده است. مترجم موظف نیست نشانه‌گذاری‌های متن اصلی را عیناً دنبال کند و با توجه به شیوه بیان خود می‌تواند تغییراتی در نشانه‌گذاری‌ها و حتی پاراگراف‌بندی‌ها به عمل آورد. به کارگیری واژگان مترادف امری عادی در زبان فارسی است و مترجم نباید به سبب این که در متن زبان مبدأ ترادفی وجود ندارد، از به کارگیری مترادفات پرهیز کند که طبعاً به نثر مترجم آسیب وارد می‌آید.

بسیار سخن دارم در باب نیرنگ‌هایی که مترجم به متن می‌زند تا متن ترجمه را شیواتر گرداند، که در این جمع، بیش از این فرصت سخن گفتن نیست. فقط به این نکته قناعت می‌کنم که مترجم حق ندارد گوهر و جوهر اندیشه نویسنده را، خواه از طریق متن و خواه در شیوه و سبک نگارش و یا هر عامل دیگری باشد، تغییر دهد؛ اما می‌تواند در زیباتر کردن بیان بکوشد، زیرا که این قلم پیوسته دو اصل را در ترجمه لحاظ کرده است: گوهر اندیشه نویسنده و شیوایی ادب و نثر؛ و امیدوار است که در این دو کوشش، موفق بوده باشد.

ایدون باد